

تقابل علم سکولار و علم دینی بیشتر ناشی از منابع معرفتی علم دینی و علم سکولار است. منبع معرفتی علم دینی به ترتیب عبارت است از: ۱. شهود ۲. عقل ۳. حس؛ منبع حس نازلترین منبع معرفتی علم دینی است که البته با آمیختگی با عقل در آن علم نیز از کارایی و ثمردهی لازم برخوردار می‌گردد و الا بدون توأم شدن با عقل و مستقلاً تنها ابزار قدرت و عمل انسان در عالم طبیعت است. علم دینی برای یک عالم و یا علم آموز همواره توأم با ایمان بوده و از آن چنانا پندیراست، چه در صورت انفکاک هم علم مورد نظر و هم ایمان مذهبی دچار نقصان و ضعف جدی می‌گردد. در مقابل علم سکولار از منابع معرفتی خاصی بهره می‌گیرد که با منابع و مبنای معرفتی علم دینی مغایر و متضاد است. این نگرش تازه به علم از قرن هجدهم آغاز و در قرن نوزدهم تثبیت شد. یکی از عمده دلایلی که این تحول از نگرش به علم بوجود آمد و موجب گردید که علم غربی و سکولار به صورت رقیب علم دینی درآید و نقش او را تا حد یک امر فردی (غیراجتماعی) و حاشیه‌ای تقلیل دهد اقدامات تلخی بود که به نام دین برضد دین توسط سازمان کلیسا اتفاق افتاد که مهمترین این اقدامات عبارت بود از: تحریف متون دینی، ارائه یک تصویر ناصواب و غلط از خلوند، قرار دادن یک رشته اصولی علمی که عمدتاً در فلسفه یونانی و غیره ریشه داشت به عنوان اصول عقاید دینی، تفتیش عقاید سرکوب نواندیشی، و اعمال خشونت و... این اقدامات همه موجبات پدید آمدن یک انقلاب برجلیه سازمان کلیسا یا به عبارتی دین را فراهم آورد به نحوی که حتی فرصت احیاء و بازسازی دین را هم نداد.

به هرحال علم سکولار که مبتنی بر نفی هرگونه نقش آفرینی دین در عرصه‌های مختلف جامعه می‌باشد بر جامعه غربی حاکم گردید. مهمترین منبع معرفتی علم سکولار حس و عقل (با تعریفی جدید) بوده و مهمترین مبنای معرفتی آن بر آزمون‌پذیری و ابطال‌پذیری استوار است. بنابراین علم از این منظر به سوی نازلترین سطح معرفتی خود یعنی سطح حسی و تجربی

امروزه مقصود از بحث پیرامون تقابل علم و دین در واقع بحث درباره تقابل «علم سکولار» و «علم دینی» است. چرا که با نیم نگاهی به تاریخ اسلامی ضمن آنکه هیچ نشانه‌ای مبنی بر کم توجهی دین اسلام نسبت به لزوم فراگیری علوم مختلف و ضرورت ایجاد بستر مناسب جهت توسعه قلمرو و پیشرفت آن نمی‌بینیم بلکه پرواضح است که بخش عمده‌ای از دوران حاکمیت اسلام توأم با شکوفایی روز افزون علم و دانش بوده است. در این مقال تردیدی نیست که بحث از تقابل علم و دین تنها به حوزه علوم تجربی - طبیعی محدود نمی‌شود، بلکه از آنجا که علم تجربی قلمرو خود را به حوزه علوم انسانی نیز تممیم داده است، بحث از این موضوع مهم هم شامل علوم طبیعی و هم شامل علوم انسانی می‌گردد.

تنزل می‌یابد و ضمن آن که هرگونه همراهی علم با ایمان و یقین را منتهی می‌نماید منتها نقش ابزار کسب قدرت را که در واقع علم متفرع بر آن است، برای سیطره و تسلط بشر بر طبیعت و همه امور خود ایفا می‌نماید.

بر مبنای فوق هرگونه دآوری و ارزشی در علم نیز خلوص و پاکی علم را به هم می‌ریزد. لذا علم در تمامی شاخه‌ها (سیاست، اقتصاد و...) نباید در قلمرو ارزش‌ها وارد گردد. اهداف و غایات مورد نظر علم سکولار بسیار خردنگر و متناسب با نیاز و تمایلات مادی بشر است. لذا در این راستا عقل نیز به خدمت اهداف مزبور در می‌آید. البته باید توجه شود که منظور از عقل در علم سکولار، عقل حسابگر و جزئی‌نگر است که با آزمون‌پذیری و ابطال‌پذیری مورد نظر مغایرتی ندارد و در واقع صرف نقشی تحلیل گرانه را برای دستیابی به منافع دنیوی برعهده دارد.

این دو نگرش متضاد به علم آنچنان که یکی هستی و دنیا را از روزنه علم آسمانی می‌بیند و بنیال یافتن حقیقت و کسب یقین و ایمان است و دیگری دنیا را از روزنه علم زمینی، بی‌تفاوت نسبت به حقیقت و ایمان گریز می‌بیند. اختلاف اساسی بین علم و دین را بی‌می‌ریزد.

کتاب حاضر که نوشته دانشمند ارجمند جناب آقای دکتر مهدی گلشنی است، به طور مفصل و دقیق به بررسی علم سکولار و علم دینی و وجوه اختلاف و افتراق آن دو پرداخته است. این کتاب ارزشمند دارای ۶ فصل عمده می‌باشد.

در فصل اول که «از علم دینی تا علم سکولار» نام گرفته است، مولف ابتدا به بررسی جهان‌بینی‌های گوناگون پرداخته است. این جهان‌بینی‌ها عبارت است از: جهان بینی علمی، جهان بینی فلسفی و جهان بینی دینی. از نظر مولف در قرون وسطی اعتقادات مذهبی و دانش علمی در یک چهارچوب متافیزیکی جامع وحدت یافته بود. اما با پیدایش علم جدید این وحدت از بین رفت و دانشمندان تابع

از علم سکولار تا علم دینی

شوش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

● رضا غلامی



علم سکولار که مبتنی بر نفی هرگونه نقش آفرینی دین در عرصه‌های مختلف جامعه می‌باشد بر جامعه غربی حاکم گردید. مهمترین منبع معرفتی علم سکولار حس و عقل (با تعریفی جدید) بوده و مهمترین مبنای معرفتی آن بر آزمون‌پذیری و ابطال‌پذیری استوار است. بنابراین، علم از این منظر به سوی نازلترین سطح معرفتی خود یعنی سطح حسی و تجربی تنزل می‌یابد و ضمن آن که هرگونه همراهی علم با ایمان و یقین را منتهی می‌نماید، منتها نقش ابزار کسب قدرت را که در واقع علم متفرع بر آن است، برای سیطره و تسلط بشر بر طبیعت و همه امور خود ایفا می‌نماید.

- از علم سکولار تا علم دینی
- مهدی گلشنی
- پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- چاپ اول: پاییز ۱۳۷۷ / ۲۰۰۱ نسخه
- قطع وزیری / ۲۲۰۰ صفحه
- قیمت: ۷۱۰۰ ریال

جهان‌بینی‌های مختلف شدند که امروزه عمدتاً سه نوع جهان‌بینی وجود دارد: جهان‌بینی علمی که کوششی است برای ارائه تصویری از جهان، براساس یافته‌های علمی که این علم نیز مبتنی بر فرضیه و آزمون می‌باشد. جهان‌بینی فلسفی که مبتنی بر بعضی اصول متافیزیکی است و در واقع چهارچوبی برای جهان‌بینی علمی فراهم می‌کند و همچنین جهان‌بینی دینی که مبتنی بر اصول بنیادی دین است.

مؤلف در انتهای بحث از جهان‌بینی دینی، علم دینی و علم سکولار را اینچنین تعریف می‌کند: «اگر مطالعه طبیعت جامعه و انسان در چهارچوب جهان‌بینی دینی (اسلامی) انجام گیرد آن را علم دینی (اسلامی) می‌خوانیم و اگر فارغ از جهان‌بینی دینی صورت گیرد آن را علم سکولار می‌نامیم.» در ادامه مؤلف به علل محدود شدن گسترده مفهوم علم دینی در جهان اسلام اشاره داشته‌اند ایشان در پاسخ به این سوال که «چرا جهان اسلام که زمانی پرچمدار علم در جهان بود در چند قرن اخیر این قدر از حوزه علم از غرب عقب افتاده و تاکنون نتوانسته است فاصله ایجاد شده را کم کند و حتی روز به روز نیز محتاج‌تر شده است؟» نظر خود را اینچنین نگاشتند: اولاً: قلمرو علم در جوامع اسلامی پس از دوران تمدن درخشان اسلامی بسیار محدود شده بود و آن شمولی را که از علم اسلامی انتظار می‌رود نداشت.

ثانیاً: چون علم غربی به هنگام انتقال به جوامع اسلامی سکولار شده بود، این سکولاریسم همراه با انتقال ناقص علم غربی به جهان اسلام منتقل شد و به علت تعارضی که با زمینه دینی موجود داشت ایجاد یک بحران هویت و دوگانگی در ذهن دانش پژوهان مسلمان کرد.

ثالثاً: اگر بینش توحیدی در جهان اسلام حاکمیت پیدا کرده بود مسلمانان به خود اجازه نمی‌دادند که در کسب و تولید علمی که وسیله اعتلای جامعه اسلامی رافراهم می‌سازد کوتاهی بورزند.

همچنین مؤلف، علت عمده انحطاط علوم در جهان اسلام را رشد جریان‌های ضد عقلی دانسته‌اند.

مبحث بعدی این فصل به پیدایش علم جدید و حاکمیت علم‌زدگی مربوط می‌شود. موارد ذیل اهم عوامل پیدایش علم‌زدگی است که در این کتاب بدان اشاره شده است:

۱. ناموفق از کار آمدن توسل به خدای رخنه‌ها
۲. توفیق فوق‌العاده فیزیک نیوتونی در توضیح تعداد بی‌شماری از پدیده‌ها
۳. تشکیک در برهان نظم و سایر براهین اثبات الهی و اعتبار متافیزیک.

مبحث بعدی این فصل سکولار شدن علم در جهان اسلام نام‌گرفته است. در این راستا مؤلف به ارائه نظرات تمدل‌آز روشنفکران مصری اعم از مسلمان و مسیحی که در صدد غرب‌گرایی و سکولاریسم بودند پرداخته‌اند. این عده عبارتند از: الطنطولی، علی عبدالرزاق، قاسم امین، طه حسین، خالد محمد خالد زکی نجیب محمود شبلی شمیم، جرجی زینل و سلاله موسی.

در این مبحث همچنین به ظهور روشنفکران و ترویج غرب‌گرایی در ایران نیز اشاره شده است.

مبحث آخر این فصل، تبعات جایگزینی علم دینی با علم سکولار است. این تبعات عبارت است از: ۱. علم زدگی و سوء استفاده از اعتبار علم / ۲. بحران هویت / ۳. رواج نسبی انگاری در زمینه معتقدات دینی / ۴. منحصر کردن حوزه دین به امور اخلاقی و اخروی.

فصل دوم این کتاب «رابطه علم و دین در دنیای معاصر» نام‌گرفته است. در این فصل ابتداء به انجا ارتباط علم و دین اشاره شده است. این انحاء عبارت است از: ۱. تعارض علم و دین که مادیون و نص‌گرایان افراطی بدان اعتقاد دارند. / ۲. استقلال هر یک از دو حوزه علم و دین از یکدیگر / ۳. گفتگو و تعامل که بر

اگر مطالعه طبیعت، جامعه و انسان در چهارچوب جهان‌بینی دینی (اسلامی) انجام گیرد آن را علم دینی (اسلامی) می‌خوانیم و اگر فارغ از جهان‌بینی دینی صورت گیرد آن را علم سکولار می‌نامیم.



فصل چهارم این کتاب به عوامل موثر در شکوفایی علم در تمدن درخشان اسلامی پرداخته است. در بدو این فصل تا به انتها مؤلف به عواملی که باعث شد علوم و فنون در جهان اسلام رشد پیدا کنند و مسلمین به تفوق علمی دست پیدا کنند، اشاره داشته‌اند.



وقتی که به علل گوناگون علوم عقلی اهمیت خود را از دست دادند و حتی در بعضی نقاط مطرود حکام واقع شدند، رشد علوم طبیعت در جهان اسلام متوقف شد. اما درست در همان زمان که این علوم در جهان اسلامی رو به خاموشی می‌رفت دنیای غرب به آن توجه کرد و به توسعه آنها همت گماشت و با خود صنعت و فن را به همراه آورد و جهان اسلامی را نیازمند خود ساخت.

است / ۴. آیا علم به تنهایی جهان را توضیح می‌دهد؟ مؤلف در آخر این مبحث که انتهای فصل نیز می‌باشد به نتیجه‌گیری پرداخته است. نتیجه‌گیری ایشان اجمالا اینچنین است: «واژه قرآنی علم که علوم طبیعت را نیز دربر دارد بار ارزشی و پشتوانه متافیزیکی دارد. در دیدگاه قرآنی، تمام اشیاء آیات خداوند هستند؛ زیرا آنها حاکی از صفات خداوندند. پس مطالعه طبیعت را می‌توان مطالعه آثار صنع خداوندی دانست و در نتیجه کار علمی می‌تواند نوعی فعالیت دینی به حساب آید.» در ادامه مؤلف به خصوصیات مطالعه طبیعت از طریق کار علمی و در یک زمینه اسلامی پرداخته‌اند.

فصل چهارم این کتاب به عوامل موثر در شکوفایی علم در تمدن درخشان اسلامی پرداخته است. در بنو این فصل تا به انتها مؤلف به عواملی که باعث شد علوم و فنون در جهان اسلام رشد پیدا کند و مسلمین به تفوق علمی دست پیدا کنند اشاره داشته‌اند. این عوامل عبارتند از: ۱. تشویق قرآن و سنت به فراگیری علوم / ۲. تشویق قرآن به کاوش در طبیعت / ۳. تشویق به کسب علم از هر منبع ذی علم / ۴. تشویق دانشمندان و فراهم کردن امکانات برای تحقیق و آموزش / ۵. احساس جهان‌وطنی در علمای اسلام / ۶. حاکمیت روح تسامح / ۷. تعهد به پیروی از برهان / ۸. حقیقت‌جویی دانش‌پژوهان / ۹. جامعیت علم اسلامی و وحدت علوم اسلامی / ۱۰. سخت‌کوشی دانشمندان مسلمان در کسب معرفت.

در آخر این فصل مؤلف ضمن نتیجه‌گیری به اختصار به دلایل افول و غروب رشد و شکوفایی علوم در جهان اسلام و شکوفایی آن در جهان غرب پرداخته است، که این دلایل از نظر مؤلف بدین شرح است: وقتی که به علل گوناگون علوم عقلی اهمیت خود را از دست دادند و حتی در بعضی نقاط مطرود حکام واقع شدند، رشد علوم طبیعت در جهان اسلام متوقف شد؛ اما درست در همان زمان که این علوم در جهان اسلامی رو به خاموشی می‌رفت دنیای غرب به آن توجه کرد و به توسعه آنها همت گماشت و با خود صنعت و فن را به همراه آورد و جهان اسلامی را نیازمند خود ساخت.

فصل پنجم این کتاب به وحدت حوزه و دانشگاه اختصاص

این اساس بین علم و دین زمینه‌های مشترک برای گفت‌وگوست و آن دو می‌توانند از تجارب یکدیگر بهره‌مند گردند. / ۴. وحدت که عبارت است از اینکه هر یک از علم و دین ادعاهای معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی درباره واقعیت و رای جهان انسان‌ها دارند. چه اینکه هر دو در مقام تبیین یک جهان هستند. بر این اساس هر یک از این دو نیازی به دیگری ندارد اما ما به هر دو نیازمندیم تا فهمی کامل داشته باشیم....

مبحث دیگر این فصل مربوط به احیاء گرایش به دین و معنویات در غرب می‌باشد. در این مبحث مؤلف شواهدی را برای اثبات این مدعا ارائه نموده است.

مبحث مطرح شده در فصل سوم کلاً درباره اسلام و علوم طبیعت است. این فصل با بررسی جایگاه علوم طبیعت از نظر اسلام آغاز می‌شود. در این مبحث مؤلف ضمن اشاره به آیات و روایاتی که در این خصوص آمده است چنین نتیجه می‌گیرد که قلمرو علم مورد نظر اسلام به مفید بودن آن علم بستگی دارد. لذا هر علمی که دارای این خاصیت باشد از نظر اسلام ممنوع و کسب آن عیبات است. در واقع در بینش اسلامی همه رشته‌های مختلف علم حاضر اهمیت است. بخشی از دانش ما از طریق وحی و توسط پیامبران به ما رسیده و بقیه آن از طریق مشاهدات و تعقل و شهود به دست ما رسیده است؛ لذا می‌توان همه دانش‌های مفید را دینی تلقی کرد و طبقه بندی دانش به دینی و غیردینی صحیح نیست.

مبحث دیگر فصل سوم عبرت‌گیری از مطالعه طبیعت نام‌گرفته است. در این مبحث مؤلف به دیدگاه قرآن در خصوص مطالعه پدیده‌های طبیعی جهت درس‌گیری از آنها اشاره داشته‌اند. بعضی از نکاتی که می‌توان با مطالعه طبیعت به آنها پی برد و از آنها درس گرفت عبارت است از: ۱. مبنا و تحول اشیا / ۲. وجود نظم و هماهنگی در خلقت / ۳. هدایت‌رایی در طبیعت / ۴. اهمیت انسان و فراهم بودن امکانات برای او / ۵. نشان دادن امکان رستخیز / ۶. استدلال بر یگانگی خداوند از روی وحدت‌تعبیر.

مبحث دیگری که در این فصل بدان پرداخته شده بحث درباره چهار سوال اساسی در مورد علم است. این سوالات عبارت است از: ۱. رابطه علم و دین در جهان‌بینی اسلامی چیست؟ / ۲. مجاری متداول برای شناخت طبیعت چیست؟ / ۳. آیا کل جهان از طریق کاوش‌های متداول علمی قابل فهم

اسلام و سنت وبری



اسلام و سنت وبری

داود مهدویزادگان

کتاب حاضر نقدی است متأثر از کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» تألیف ماکس وبر جامعه‌شناس شهیر آلمانی که یکی از معتبرترین کتاب‌های کلاسیک جامعه‌شناسی نوین به شمار می‌رود و همچنین این کتاب نگاهی است انتقادی به برداشت موافقان و مخالفان سنت وبری از آئین اسلام.

چکیده نظریه اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری از منظر مولف این کتاب عبارت است از اینکه: مسأله اصلی و بر پیدایش خاص و جدید سرمایه‌داری غربی است. او ترکیبی از فرایندهای همزاد تاریخی را علت ظهور سرمایه‌داری نوین می‌داند؛ رشد شهرسازی خودمختار، صنعتی شدن، سازمان عقلانی موسسه‌های، رشد علوم طبیعی مبتنی بر ریاضیات و تبع آن حسابداری عقلانی، گسترش حقوق عقلانی، گسترش نیروی کار آزاد و بازار آزاد از جمله این فرایندهای باشد به نظر وبر هر یک از این فرایندهای تاریخی به تنهایی نمی‌تواند علت پیدایش سرمایه‌داری باشد بلکه تلفیقی از این عوامل در تبیین پیدایش دخالت دارد. او نظرش را به عملی معطوف می‌کند که در جهت دهنی فرایندهای تاریخی ذکر شده به سمت سرمایه‌داری نوین و در نتیجه تبیین نهایی پیدایش آن، نقش بسزایی دارد. وبر با تاکید بر تفکیک «روح سرمایه‌داری» و «نظام سرمایه‌داری» خواسته است بر این عامل اشاره کند. این روحیه سرمایه‌داری است که بیش از توسعه سرمایه‌داری وجود داشته و زمینه‌های رشد نظام سرمایه‌داری را

پیداایش سرمایه داری غربی را در فهم نوع خاصی از باورهای مذهبی می‌داند. سرمایه‌داری جدید وقتی که در اندیشه افزایش باروری کار انسانی بود، با نیروی سرسختی به نام «سنت گرایی» مواجه گردید. روش گذشته این بود که چگونه می‌توان دستمزدی معین را با حداکثر سهولت و حداقل تلاش به دست آورد

یافته است. مطالب این فصل عبارت است از: ۱. زمینه طرح مسأله وحدت / ۲. منظور از وحدت / ۳. نقش حوزه در وحدت / ۴. نقش دانشجویان در وحدت / ۵. نقش فصل پنجم این کتاب به وحدت حوزه و دانشگاه اختصاص یافته است. مطالب این فصل عبارت است از: ۱. زمینه طرح مسأله وحدت / ۲. منظور از وحدت / ۳. نقش حوزه در وحدت / ۴. نقش دانشجویان در وحدت / ۵. نقش استادان در وحدت / ۶. توصیه‌ها.

از نظر مؤلفه جدایی حوزه و دانشگاه از یکدیگر باعث جدایی علم و دین در اذهان دانش‌پژوهان مسلمان شده است؛ که حل این مشکل در گرو وحدت «هدف» این دو حوزه دانش‌پرور است. در ادامه ایشان اقداماتی را جهت تحقق وحدت حوزه و دانشگاه توصیه نموده‌اند: این اقدامات عبارت است از: ۱. تألیف کتاب‌های معارف اسلامی برای تدریس در دانشگاه‌ها / ۲. اعزام حوزویان فرهیخته و متقی به دانشگاه‌ها برای تدریس معارف اسلامی / ۳. وارد کردن علوم محض و علوم انسانی در آموزش‌های حوزوی به عنوان یکی از تخصص‌ها و استفاده از اساتید دانشگاه‌ها برای تدریس این علوم در حوزه / ۴. ترویج روحیه ساده‌زیستن و سخت‌کوشی در میان طلاب حوزه‌ها و دانشجویان دانشگاه‌ها / ۵. تأسیس مراکز تحقیقاتی مشترک با برنامه‌ریزی‌های درازمدت، بر پایه همکاری صمیمانه هر دو نهاد.

فصل ششم و آخر این کتاب به بحث پیرامون تحقیق دانشگاه اسلامی به عنوان یک راه دراز مدت اختصاص یافته است. مباحث این فصل بدین شرح می‌باشد: ۱. زمینه تاریخی طرح مسأله / ۲. سؤالات و انتقادات / ۳. جایگاه علم دینی / ۴. علم اسلامی / ۵. دانشگاه اسلامی / ۶. برنامه آموزشی. پژوهشی دانشگاه اسلامی

در مبحث اول این فصل، مؤلف زمینه طرح مسأله تحقیق دانشگاه اسلامی را حداقل به ۶۰ سال قبل مرتبط دانسته‌اند و در این راستا به بیان و بررسی نظرات دانشمندان مختلف پرداخته‌اند. در مبحث دیگر مؤلف به طرح سؤالات انتقادات و شبهاتی که پیرامون اسلامی شدن دانشگاه‌ها از ناحیه عدای از مخالفان و موافقان طرح اسلامی شدن دانشگاه‌ها ایراد شده است پرداخته‌اند.

برخی سؤالات و شبهات مخالفان این طرح عبارت است از: مگر فیزیک یا جامعه‌شناسی و... اسلامی و غیراسلامی دارد؟

علم می‌خواهد به عقب برگردد! علم و دین ارتباط موضوعی ندارند پس آنها نمی‌توانند اثری بر هم داشته باشند.

غرض از اسلامی شدن دانشگاه‌ها این است که همه افکار و دانشگاهیان را در قالب‌های از پیش ساخته شده بریزند. منظور از اسلامی کردن مقابله با اندیشه‌های متباین با اسلام و ایجاد خفقان فکری است.

همچنین برخی از سؤالات و شبهات موافقان این طرح عبارت است از:

منظور از اسلامی کردن علم، پرداختن به معجزات علمی قرآن و سنت است.

منظور این است که کتاب‌های درسی علوم حاوی براهین اثبات وجود خدا باشند.

منظور این است که تعالیم دینی را در بحث‌های علوم بگنجانند.

منظور این است که منشا علوم به دانشمندان اسلامی نسبت داده شود.

در مبحث دیگر این فصل و در بیان جایگاه علم‌دینی به دو تکتک اساسی اشاره شده است:

۱. علم فارغ از پیش فرضهای متافیزیکی نیست. ۲. نقش جهان بینی‌ها در جهت‌گیری‌ها و کاربردهای علم.